



کار و کار

سفر میشل روکار، نظریه پرداز و شخصیت مهم وابسته به حزب سوسیالیست فرانسه، در شرایطی به ایران صورت می گیرد که کلان سیاست های بین المللی در چرخش های سریع، اگر نگوئیم سرنوشت ساز اوفتاده اند. از اینرو، سفر «سناتور» روکار به کشورمان می باید در دو بعد متفاوت مورد بررسی قرار گیرد. بعد نخست بازتابی است از تمایل دیرینه هیئت حاکمه فرانسه، چه گلیست و چه سوسیالیست، در نزدیک شدن به پدیده «انقلاب اسلامی». تمایلی که اینک به دلیل اعمال سیاست های جدی در زمینه تحریم های اقتصادی آمریکا بر علیه ایران اهمیت ویژه ای پیدا کرده. بعد دیگر این سفر به اصطلاح «غیررسمی» ارجاع خواهد داشت به مسائلی که اروپای غربی، از طریق



خارج که در مراکز تصمیم‌گیری سرمایه‌داری بین‌المللی مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفته. و در این میانه، همین محافل گویا ترجیح داده‌اند که فرانسه نقشی «کلیدی» ایفا کند.

به عبارت ساده‌تر، از آنجا که نظر منفی نسبت به آنگلو ساکسون‌ها در ایران از ریشه‌های عمیقی برخوردار است، حضور خمینی در فرانسه، این «پیشداوری» سیاسی را که وی در اوج جنگ سرد، و در همسایگی اتحاد جماهیر شوروی، به صلاح‌دید محافل آنگلو ساکسون کشور ایران را از طریق عمال سازمان سیا، آخوندیسم وابسته و ساواک به آشوب می‌کشاند «منتفی» می‌نمود. خمینی با اقامت نمایی در حومه پاریس به صراحت «تطهیر» شده، توانست نوعی تصویر «ضدامپریالیست» نیز برای خوش‌خیال‌ها ترسیم کند، و دیدیم به چه سادگی از پس این مهم برآمد.

فرانسه طی سالیان دراز در خاورمیانه، آسیای مرکزی و مناطق نفتخیز خلیج فارس دنبال کرده و می‌کند. پس نخست بپردازیم به ابعاد سیاسی‌ای که هیئت حاکمه فرانسه از دیرباز در قلب «انقلاب اسلامی» جستجو می‌کرد.

هر چند اقامت روح‌الله خمینی، رهبر اوباش انقلاب اسلامی در فرانسه، آنقدرها به طول نیانجامید تا از اینکشور سکوی پرشی جهت «الهامات انقلابی» بسازد، حضور چند هفته‌ای وی کافی بود که به فرانسه اهمیتی استراتژیک در تحولات «انقلاب اسلامی» اعطا کند. اقامت خمینی در فرانسه و عملکرد دولت وقت اینکشور که با نقض آشکار قوانین فرانسه، به فردی با تابعیت خارجی اجازه فعالیت سیاسی علنی بر علیه کشورش را اعطا کرد، بخوبی نشان داد که اهداف «انقلاب اسلامی» نه در محافل روضه‌خوانی وابسته به «دانشجونمایان» ایرانی مقیم

ولی اگر آنگلو ساکسون‌ها جهت پیشبرد سیاست‌های‌شان در ابعاد منطقه‌ای، خصوصاً در افغانستان و پاکستان، دست خمینی را در دست ژیسکاردستن، رئیس جمهور وقت فرانسه گذاشته بودند، این عمل به هیچ عنوان به معنای قرار دادن هیئت حاکمهٔ فرانسه در خط اول «بهره‌برداری‌های» سیاسی و استراتژیک از «انقلاب» کذا نبود. به همین دلیل نیز به سرعت همین فرانسه میزبان شاپور بختیار، مهم‌ترین و اصولی‌ترین مخالف «انقلاب اسلامی» شد، و ماه عسل پرشور «پاریس - تهران» به نقطهٔ پایانی رسید. فرانسه که تا پیش از حضور بختیار، در فولکلور لاتولوت‌های حزب‌الله، قصهٔ «مدینهٔ محمدی» را تداعی می‌کرد، در چرخشی سریع موضع «دوست‌داشتنی‌اش» را از دست داد و تبدیل شد به «دشمن!»

تلاش‌های بعدی هیئت حاکمهٔ فرانسه جهت «بازپس گرفتن» موضع برتر این کشور در داده‌های «انقلاب اسلامی» نیز یک به یک با شکست روبرو شد. طی دورانی که در پی آمد، شاهد بمب‌گذاری‌های پی‌درپی در پاریس و کشته و مجروح شدن اتباع فرانسه بودیم. بمب‌گذاری‌هایی که به حکومت اسلامی نسبت داده شد، هر چند ریشه‌های آنگلو ساکسون آن از منظر تحلیل‌گران آنقدرها بعید نمی‌نمود. به هر تقدیر حکومت اسلامی دلیلی نداشت که برای اقامت یک شخصیت مخالف در حومهٔ پاریس، هر چند که این فرد از منظر نمادین مهم تلقی شود، به کشور فرانسه «اعلان جنگ» دهد! در ادامهٔ همین تحرکات سوءقصد بی‌فرجام به جان شاپور بختیار، و ترور تعدادی از مخالفان سرشناس حکومت اسلامی در پاریس روابط «پاریس - تهران» را به شدت تیره کرد. ولی دولت «گلیست» وقت، علیرغم تمامی «شواهد» موجود، وسائلی فراهم آورد تا متهمین این پرونده‌ها که برخی کارمند رسمی سفارت حکومت اسلامی در پاریس بودند، بدون قرار گرفتن در برابر قاضی و پاسخگوئی به قوهٔ قضائیه به حکومت اسلامی مسترد شوند! همچنین شاهد بودیم که فرانسوا میتران، رئیس جمهور سوسیالیست فرانسه نیز رسماً به دیدار از ایران ابراز تمایل کرد و مقدمات این سفر توسط مقامات رسمی فراهم می‌آمد که سوءقصد دوم به جان شاپور بختیار برنامهٔ سفر میتران را بر هم زد. روزنامهٔ لوموند؛ در صفحهٔ نخست خود کاریکاتوری منتشر کرد که نشان می‌داد فرانسوا میتران از پلکان هواپیما پائین می‌آید و در برابرش، یک ریشو در حال بریدن سر بختیار است.

این تیر خلاص به روابط حسنهٔ «تهران - پاریس» به شمار می‌رفت، و پس از آن دولت فرانسه هیچگاه به صورت «رسمی» تمایل خود

را جهت بازگشت فعالانه به دیپلماسی «انقلاب اسلامی» علنی نکرد. هر چند که پس از کنار رفتن فرانسوا میتران از ریاست جمهوری، «رولان دوما»، سردبیر سابق روزنامهٔ لوموند و وزیر امور خارجهٔ ابدمدت که یکی از نزدیک‌ترین افراد به محفل میتران به شمار می‌رفت، طی سفری باز هم «شخصی» و «غیررسمی» سر از تهران به در آورد و با علی خامنه‌ای هم ملاقات کرد!

همانطور که گفتیم، تمایل هیئت حاکمهٔ فرانسه جهت باز کردن حساب جداگانه برای پاریس در تحولات «انقلاب اسلامی» به اینصورت با سدی نفوذناپذیر روبرو شد، و هیئت حاکمهٔ اینکشور به ناچار پذیرفت که در مسائل ایران جز دنباله‌روی از خطوط دیرینه‌ای که پیشتر توسط محافل آنگلو ساکسون در منطقه ترسیم شده، چاره‌ای نداشته و ندارد. حال بپردازیم به چند و چون این خطوط «دیرینه»

خارج از نقش‌پذیری‌های «سنّتی» فرانسه در مناطق مسلمان‌نشین، استراتژی فعلی هیئت حاکمهٔ این کشور، در خاورمیانه و آسیای مرکزی به دوران پسا جنگ دوم باز می‌گردد. دورانی که هندوستان به استعمار بریتانیا پایان داد و به یک نظام دموکراتیک و مستقل دست یافت. به همین دلیل لندن در مناطق مسلمان‌نشین شبه‌قارهٔ هند دست به تحرکاتی مخرب زد. در چارچوب همین «تنش‌ها»، انگلستان از طریق دامن زدن به آتش احساسات مذهبی، «پاک‌ها» را به جدائی از هند تشویق نمود، و نخست مناطق غربی را تحت عنوان «پاکستان» به منطقهٔ نفوذ لندن تبدیل کرد. استعمار بریتانیا، بعدها در عمق منافع استراتژیک چین که به نوبهٔ خود از شر استعمارگران راحت شده بود، دکان دیگری نیز به نام پاکستان شرقی «افتتاح» نمود. جالب اینکه، در پس این عملیات به اصطلاح «استقلال طلبانه» حضور فعال پاریس، هر چند به صورت پوشیده و مستور از انظار پنهان نماند.

فرانسه طی دوران پس از پایان جنگ دوم جهانی تا آغاز «انقلاب اسلامی»، به ایفای نقش «زیرجلکی» خود در قفای سیاست‌های «آنگلو ساکسون»، چه در ایران، و چه در پاکستان و دیگر مناطق همجوار همچنان ادامه داد، و شاهد بودیم که پیمان صلح دولت آریامهری با صدام حسین نیز با «پادرمیانی» دولت الجزایر به امضاء رسید. دولتی که به گواهی تاریخ در وابستگی ساختاری‌اش به حاکمان پاریس تردید روا نیست.

مسلم است که نقش «زیرجلکی» فرانسه در منطقهٔ آسیای مرکزی، پس از کودتای استالینیست‌های حزب پرچم در افغانستان همچنان در هماهنگی با لندن در جریان باشد. به یاد داریم که علیرغم حمایت لفظی و رسمی شخص محمد رضا پهلوی از کودتای «ترکی» در کابل، ارتش آریامهری دست در دست عوامل سازمان سیا از همان آغاز کار در دهات افغانستان جهت تحریک «احساسات مذهبی» دهقانان فعال شده بود. تحرکاتی که به دلیل فرمان اصلاحات ارضی از جانب دولت کودتا در کابل، و سلب مالکیت از فئودال‌ها در میان افغان‌های صاحب مال و منال بسیار هم «مقبول» و «حق طلبانه» تلقی می‌شد. و یکی از دلائلی که دولت آریامهری در برابر تحرکات و آشوب‌طلبی‌های آخوندیسم ایران «کت‌های‌اش» بسته بود، وابستگی به محافلی می‌باید تلقی شود که توسط آریامهر در افغانستان مورد حمایت قرار می‌گرفتند. محمدرضا پهلوی نمی‌توانست هم از تحرکات آخوندها در افغانستان، در هم‌سوئی با سازمان سیا حمایت کند، و هم انواع ایرانی‌اینان را چند کیلومتر اینطرف‌تر توسط کارشناسان سازمان سیا در ساواک منکوب نماید. نتیجهٔ این سیاست احمقانه که نهایت امر نمایه‌ای است روشنگر از وابستگی بی‌قید و شرط دربار پهلوی به سیاست یانکی‌ها اینک در برابرمان قرار گرفته: فاجعه‌ای به نام «انقلاب اسلامی». این فاجعه بیش از سه دهه است ایران را توسط مشتی لات و اوباش به مخروبه‌ای «مسجدنما» تبدیل کرده.

باری دخالت «زیرجلکی» فرانسه در امور داخلی افغانستان تا به آن حد پیش رفت که شخص «شاه مسعود»، فرماندهٔ فرهمند «مقاومت افغانستان» به توصیهٔ سازمان اطلاعات فرانسه و از میان شاگردان سابق مدرسهٔ فرانسوی کابل برگزیده شد! همانطور که دیدیم، غرب در همگامی با استعدادهای درخشان «شاه مسعود» توانست ارتش سرخ را در کوهپایه‌های افغانستان شکست دهد، هر چند افغانستان در کام گرگ رها شد و سرنوشتی چنین اسفبار یافت.

حضور فعالانه، هر چند «زیرجلکی» فرانسه، در تحولات آسیای مرکزی و ایران نهایت امر در پاکستان به اوج خود می‌رسد. در منطقه‌ای که توسط شاخک‌های لندن به عنوان کشور «مستقل» و مسلمان‌نشین از پیکرهٔ هندوستان جدا شده، و در عمل «جاسوسخانه‌ای» مناسب جهت فعالیت‌های غرب در منطقه به وجود آورده. در پاکستان بود که تمامی سیاست‌های ضدانسانی غرب در منطقهٔ آسیای مرکزی و خاورمیانه در تقارن و هماهنگی کامل عمل می‌کردند.

شبکهٔ بن‌لادن، دولت کودتائی ضیاءالحق، که علی خامنه‌ای رئیس‌جمهور وقت حکومت اسلامی او را «برادر دینی» خطاب می‌کرد، شبکهٔ اطلاعاتی «آی.اس.آی» که مستقیماً توسط سازمان سیا و پنتاگون اداره می‌شد، و دلارهای نفتی شیخ‌های عربستان همه و همه در پاکستان انبار شده بود. به همین دلیل نیز شاهد روابط بسیار دوستانه بین دولت کودتائی آمریکائی‌ها در اسلام‌آباد با «انقلاب اسلامی» هستیم. چرا که به دلیل پیشینهٔ استراتژیک منطقه، «انقلاب اسلامی» یکی از شاخک‌های اساسی سیاستی به شمار می‌رفت که در افغانستان توانسته بود اسلام را در برابر استالینیسم قرار دهد. وابستگی «انقلاب اسلامی» و عوامل برخاسته از آن به سیاست‌های غرب بیش از آن بوده و هست که بتوان آن را انکار کرد. از شما چه پنهان هنوز هم اسکناس‌های رایج حکومت اسلامی توسط کارخانه‌های انگلیس در اسلام‌آباد به چاپ می‌رسد!

ولی جالب اینکه نقش فرانسه در دامن زدن به تحرکات «دینی» و ضدانسانی در منطقه نیز نهایت امر در پاکستان می‌بایست آفتابی شود. یک‌روز گفتند گروه پرشماری از مهندسين صاحب‌نام و تکنیسین‌های برجستهٔ نظامی فرانسه که گویا در پاکستان به امر مهم ساختن «زیردریائی» اهتمام داشته‌اند، توسط گروهی ناشناس قتل‌عام شده‌اند! پیرامون این «خبر» که سال‌ها پیش از طریق خبرگزاری‌ها مخابره شد، در داخل فرانسه سروصدای فراوان به راه افتاد. و همچون دیگر میعادها، هیاهوی تبلیغاتی بیشتر پیرامون «دریافت رشوه» و عدم پرداخت حق‌وحساب‌ها توسط طرف‌های مورد نظر دور می‌زد. آخر کار، پرونده‌ای نیز در این میانه به قوهٔ قضائیه ارجاع شد که به احتمال زیاد اگر قرار باشد نیکولا سرکوزی، رئیس‌جمهور سابق فرانسه و محافل وابسته به وی مورد کم‌لطفی هیئت حاکمهٔ فعلی قرار گیرند، اتهامات «فرضی» بر پایهٔ همین پرونده، گروهی از اینان را راهی زندان خواهد نمود.

ولی احدى جویای این مسئله نشد که به چه دلیل کشور فرانسه برای دولتی زیردریائی می‌سازد که عملاً فاقد ناوگان زیردریائی است! به عبارت ساده‌تر، کارشناسان، مهندسين نظامی و تکنیسین‌های فرانسه در پاکستان به کارهای دیگری مشغول بوده‌اند، و به دلیل تغییرات در سیاست‌های کلیدی منطقه‌ای می‌بایست در عملیات‌شان تجدید نظر صورت می‌دادند، ولی گویا تجدیدنظر در اینمورد ویژه برای پاریس قابل هضم نبوده،

و به همین دلیل نیز دریافت «پیام خونین» از سوی طرف‌های مقابل جهت ایجاد فضای «هماهنگی» ضروری شده بود. جالب اینکه، بازماندگان این قتل‌عام هنوز در فرانسه برای احقاق حقوق خود به این در و آن در می‌زنند، هر چند، همانطور که گفتیم، در بحث‌های «روشنگرانه‌ای» که پیرامون این فاجعه در رسانه‌ها به راه می‌افتد، سخنی از روابط بهینه هیئت حاکمه فرانسه با کودتاچیان اسلام‌آباد به میان نیامده، و قضیه بیشتر به بدنام کردن سیاستمداران داخلی محدود می‌شود، بدنامی‌ای که برای فرانسوی‌ها دیگر مأنوس شده، و به آن «عادت» کرده‌اند.

از سوی دیگر مسئله کردستان عراق و نقش فزاینده فرانسه در این منطقه را نیز نمی‌باید فراموش کرد. شاهد بودیم که یکی از مقامات دولت عراق که به جرم بمب‌گذاری تحت تعقیب قرار داشت، نخست سر از کردستان عراق به در آورد، و بعدها به ترکیه «عزیمت» نمود! اشاره به این موضوع را به همین مختصر محدود می‌کنیم، اینهمه برای اینکه نقش پایه‌ای فرانسه در ایجاد ناامنی در کشورهای عراق و سوریه از طریق انفجار بمب تا حدودی روشن شود.

در چنین چشم‌اندازی است که سناتور «روکار» سر از تهران به در آورده. و اگر روزنامه‌ها از این سفر تحت عنوان «شخصی» و «خصوصی» یاد می‌کنند، ایشان با وزیر امور خارجه جمکران و دیگر مقامات رسمی ملاقات کرده‌اند! نمی‌دانستیم وزیر امور خارجه حکومت اسلامی آنقدر بیکار و علاف است که با تمامی توریست‌هایی که برای امور «شخصی» به ایران می‌آیند ملاقات می‌کند. به صراحت می‌بینیم که سفر «روکار» خصوصی نیست؛ بسیار هم «سیاسی» و دیپلماتیک است، چه در چارچوب تلاش‌های دیرینه پاریس جهت تسخیر سنگر از دست رفته‌اش در قلب «انقلاب اسلامی»، و چه پیرامون حفظ مواضع فرانسه در خیمه غرب و در تضاد با روسیه.

حال که به روسیه رسیدیم بهتر است نگاهی عمیق‌تر به روابط این کشور با «انقلاب اسلامی» داشته باشیم. با به قدرت رسیدن دوباره باند ولادیمیر پوتین در روسیه، شاهدیم که اعمال فشارهای دیپلماتیک بر چین افزایش یافته، و بی‌جهت نیست که برد موشک‌های آزمایش شده بالیستیک پاکستان روز به روز «کمتر» می‌شود. موشک‌هایی که می‌باید عمق استراتژیک چین در مرزهای شرقی هندوستان را مورد حمایت قرار دهد. البته این سیاست پیشتر نیز قابل پیش‌بینی بود. چرا که تقویت حضور روسیه در قاره آسیا، چین را که یکی از مهم‌ترین حامیان سیاست‌های غرب در پاکستان، افغانستان و ایران است هدف می‌گیرد. سیاست‌هایی که از قضای روزگار همگی بر اسلامگرایی تکیه کرده. به طور کلی، خارج از حمایت‌های

استراتژیک و منطقه‌ای پکن، پدیده‌ای به نام «اسلامگرایی»، صرفاً با تکیه بر سیاست‌های واشنگتن و دلارهای شیخ‌های خلیج‌فارس نمی‌توانست در منطقه چشم به جهان بگشاید. این در واقع چین است که در قفای «انقلاب اسلامی» نشست، و یکی از مهم‌ترین پناهگاه‌های استراتژیک پکن را می‌باید در اسلام‌آباد و تهران جستجو نمود.

به استنباط ما تغییرات کلی در سیاست‌های اقتصادی، مالی و تولیدی در اروپای غربی در حال شکل‌گیری است. تظاهرات، اعتصابات، اعتراضات و درگیری‌ها صورت روزانه پیدا کرده و دیری نخواهد پائید که تغییر سیاست اقتصادی علناً و رسماً «اعلام» شود. ولی یکی از مهم‌ترین تبعات خروج دولت جدید فرانسه از حیطه «روزه‌داری‌های» اقتصادی و پای گذاشتن در میانه میدان «رونق اقتصادی» به معنای واپس زدن سیاستی خواهد بود که چین را به مرکز تولیدات جهانی تبدیل کرده. با این وجود، پکن را نمی‌توان به این سادگی‌ها عقب‌راند. چین در برابر «تخطی» از خطوط قرمز سیاست‌های اقتصادی‌اش ساکت نخواهد نشست. می‌بینیم چگونه مشکلی که برای فرانسه از منظر مالی و اقتصادی در اروپا به وجود آمده، در خاورمیانه و آسیای مرکزی به گره‌ای «استراتژیک» تبدیل شده. چرا که واپس‌زدن چین در زمینه اقتصاد اروپا جز متزلزل شدن پایه‌های اسلام‌گرایی در پاکستان، افغانستان و ایران نتیجه‌ای نخواهد داشت. و این همان اسلام‌گرایی است که بیش از سه دهه است پاریس، لندن و نیویورک از آن تغذیه می‌کنند.

ما با توجه به شرایط نوین، سفر «روکار» را به ایران نوعی خداحافظی دیپلماتیک تحلیل می‌کنیم. در واقع کار «روکار» رساندن پیام «پایان» شرکت فعال فرانسه در سیاست‌های زیرجلکی اسلام‌گرایانه در ایران است. پاریس جهت حفظ مواضع داخلی خود بالاجبار از حمایت سیاست‌های دیرینه آنگلو ساکسون‌ها در خاورمیانه و آسیای مرکزی دست شسته، و چه کسی بهتر از سناتور میشل روکار جهت رساندن این «خبر» بهجت اثر به مقام معظم رهبری حکومت وحوش؟

حال باید دید عکس‌العمل روسیه در برابر عقب‌نشینی فرانسه چیست، و به چه صورت این عقب‌نشینی می‌تواند در اروپا نان فرانسه را در تضاد با آنجلا مرکل در روغن بیاندازد. این مطلبی است که جهت بررسی دقیق‌تر آن نیازمند چند هفته فرجه خواهیم بود.